

ادب عربی، سال ۹، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۶

خودشیفتگی (نارسیسیسم) در شعر احمد الصافی النجفی

کمال باغجری*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی پردیس فارابی دانشگاه تهران

مهدی ترکشوند

استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه سید جمال الدین اسدآبادی

(از ص ۷۳ تا ۹۲)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۳۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۹

چکیده

مفهوم روان‌شناختی خودشیفتگی یا نارسیسیسم جلوه‌ای بسیار آشکار و پربسامد در اشعار احمد الصافی النجفی (شاعر عراقی معاصر) دارد. ظهور و گسترده‌گی این مفهوم در شعر صافی تا حد زیادی معلول زندگی پرافت‌وخیز و مشقت‌بار وی، به‌ویژه در دوران کودکی است. این جستار تلاش می‌کند ضمن ارائه تعریفی گویا از مفهوم خودشیفتگی و تحلیل عوامل ظهور آن در شخصیت و ادبیات صافی، سطوح متعدد این مفهوم را در اشعار وی واکاوی کند. بر این اساس، نگارندگان این پژوهش چهار سطح مختلف از مفهوم خودشیفتگی را در شعر وی رصد کرده و نمونه‌های مرتبط با هر یک را مورد مطالعه قرار داده‌اند. این چهار سطح به ترتیب عبارت‌اند از: مفاخره یا خودشیفتگی فردی، خودشیفتگی در برابر مردم عادی، خودشیفتگی در برابر شاعران دیگر، و خودشیفتگی در برابر منتقدان. این دسته‌بندی، با هدف ارائه چارچوبی روان‌شناختی برای تحلیل شدت واکنش شخصیت خودشیفته صافی به سطوح مختلفی از ناهمگونی با جهان بیرون بوده است. براساس این دسته‌بندی، شاعر به موازات تشدید مخالفت مخاطب، سطح خودشیفتگی خود را افزایش می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: شعر معاصر عراق، احمد الصافی النجفی، نقد روان‌شناختی، خودشیفتگی

(نارسیسیسم)، مفاخره.

۱. مقدمه

احمدالصافی النجفی (۱۸۹۶ - ۱۹۷۷) شاعر پرآوازه عراقی، از جایگاه برجسته‌ای در شعر نئوکلاسیک عراق بهره‌مند است. وی در نیمه نخست سده بیستم، به همراه بزرگانی چون محمد رضا الشیبی، محمد مهدی الجواهری، جمیل صدقی الزهاوی و معروف الرصافی، زمینه‌ساز جریانی شد که بعداً توسط بدر شاکر السیاب، نازک الملائکه و عبدالوهاب البیاتی تحولی شگرف را در ساختار شعر عربی معاصر رقم زد و به میلاد شعر نو منجر شد. به‌باور سلمی الخضرء الجیوسی، ایشان «حساسیت شعری جدیدی را خلق کردند و توانستند زبان شعر را از حال‌وهوای قرون‌وسطایی‌اش به زبانی نوگرا و متجدد تبدیل کنند» (الژیوسی، ۲۰۰۷: ۲۴۲).

نگارندگان این مقاله، پس از مطالعه اشعار این شاعر عراقی، دریافتند که مفهوم روان‌شناختی «خودشیفتگی» یا «نارسیسیسم»، علی‌رغم حضور پرسامد و البته شگفت‌آور در میراث ادبی احمد الصافی النجفی، تاکنون نگاه هیچ‌یک از ناقدان و محققان حوزه شعر نئوکلاسیک عراق را به خود جلب نکرده است. البته احمد الصافی النجفی در زمره شاعرانی است که به‌دلیل جایگاه والای شعری‌اش، سفر به ایران و تصویر آن در اشعار مختلف، و البته ترجمه زیبای رباعیات خیام و جنگی از اشعار دیگر شاعران مطرح ایران‌زمین همچون حافظ و مولانا، همواره مطمح‌نظر ناقدان و محققان ادبیات عربی کشورمان بوده است، لیکن تاکنون هیچ کتاب، پایان‌نامه، مقاله و یا حتی خرده‌مطلب اینترنتی در ایران و حتی جهان عرب در خصوص مفهوم خودشیفتگی در شعر وی منتشر نشده است و از این‌رو، تنها منابع و مآخذ نگارندگان این مقاله، خواه در استخراج شواهد شعری و خواه در تحلیل‌های روان‌شناختی اشعار، پنج دفتر شعری وی (حصاد السجن، الهواجس، اللفحات، أشعة ملونة، القصائد الأخريرة) و منابع روان‌شناختی مرتبط با اختلال «نارسیسیسم» بوده است.

مهم‌ترین محورهای این پژوهش عبارت‌اند از: ۱. اثبات مفهوم روان‌شناختی خودشیفتگی در اشعار احمدالصافی النجفی؛ ۲. تحلیل چرایی تبلور پرسامد خودشیفتگی در ادبیات وی؛ ۳. تحلیل سطوح مختلف خودشیفتگی در اشعار وی.

۲. مفهوم خودشیفتگی (نارسیسیسم)

مفهوم روان‌شناختی نارسیسیسم برگرفته از اسطوره‌ای یونانی به همین نام است. براساس این اسطوره، نارسیس جوانی بسیار زیبا بود که به احساسات عاشقانه‌ای که به او ابزار می‌شد، بهایی نمی‌داد. این بی‌اعتنایی او را گرفتار بلایی جاودانه کرد. روزی در کنار برکه‌ای، سیمای خویشتن را در آب مشاهده کرد و شیفته‌ی چهره‌ی خود شد. او که نه می‌توانست به این چهره دست یابد و نه از آن چشم بردارد، خوردن و آشامیدن را فراموش کرد و در کنار برکه ریشه کرد و اندک و اندک به گل همانم خود (نرگس) بدل شد (اسمیت، ۱۳۸۴: ۳۴۸). این اصطلاح را نخستین بار در سال ۱۸۸۷ روان‌شناس معروف فرانسوی، آلفرد بینه، به کار گرفت. به باور وی، نارسیسیسم عبارت بود از میل جنسی فرد نسبت به شخص خویش. باین حال، این مفهوم را به شکل نظام‌مند، نخست زیگموند فروید در سال ۱۹۱۰ صورت‌بندی کرد. طبق برداشت فروید، نارسیسیسم مرحله‌ای عادی از رشد نفسانی آدمی است. این پدیده عنصر عمده‌ی حیات نفسانی کودک است که انگیزه اصلی او را در مورد تصرفات قلبی، فعالیت‌ها، و روابطش تشکیل می‌دهد (موللی، ۱۳۹۲: ۱۶۴-۱۶۶). اما ظهور دسته‌ای از عوامل محیطی و رفتاری می‌تواند منجر به بروز نارسیسیسم یا خودشیفتگی ناسالم شود. این حالت یک اختلال شخصیتی با مؤلفه‌هایی چون حسادت، تکبر، بهره‌کشی، حس محق بودن، ناتوانی در همدلی با دیگران و غیره است. اختلال شخصیت خودشیفتگی یک نوع اختلال فراگیر است که مشخصه آن خودمحوری، کمبود احساس همدلی با دیگران، و حس مبالغه‌آمیز خودمهم‌پنداری است. همانند دیگر اختلالات شخصیت، این اختلال نیز باعث به وجود آمدن یک الگوی پایدار رفتاری می‌گردد که بر روی بسیاری از جنبه‌های مختلف زندگی مانند روابط اجتماعی، خانوادگی و کاری تأثیر منفی می‌گذارد (قربانی، ۱۳۸۴: ۱۲۴)؛ البته وجود این ویژگی‌ها و رفتارها بازتاب اعتماد به نفس واقعی این افراد نیستند، بلکه در حقیقت این رفتارها و حالات پنهان‌کننده حس ناامنی عمیق و کمبود عزت‌نفس می‌باشند. افراد دچار خودشیفتگی به ندرت با دیگران همدل می‌شوند. از اصلی‌ترین ویژگی‌های افراد مبتلا به اختلال خودشیفتگی می‌توان به این موارد اشاره کرد: درون‌گرایی شدید، بلندپروازی‌های غیرواقعی، نوسان شدید میان خودبزرگ‌بینی و خودکم‌بینی، عدم توانایی در هم‌صحبتی و هم‌نشینی با دیگران، نیاز مبرم به توجه و تحسین دیگران، انتظار برخورد ویژه از سوی جامعه و مردم، حساسیت زیاد به انتقاد و در نظر گرفتن انتقاد به‌عنوان حمله شخصی،

انتخاب اهداف غیرواقعی و واهی، انتظار هم‌عقیده‌بودن دیگران با خود، ناتوانی در تشخیص و شناسایی احساسات و دیدگاهِ دیگران، حسادت به دیگران و یا تصور اینکه دیگران به آنها حسادت می‌کنند، و حساسیت شدید به توهین (واقعی و یا غیرواقعی) و نقد (البحیری، ۱۹۸۷: ۳۷ و نریمانی، ۱۳۹۰: ۵۰ و ۵۱).

دلیل دقیق اختلال شخصیت خودشیفته ناشناخته است. باوجوداین، بسیاری از متخصصان بهداشت روانی بر این باورند که این اختلال نتیجه ترکیبی از عوامل، شامل آسیب‌پذیری بیولوژیکی، تعاملات اجتماعی و عوامل روانی است. بعضی از محققان معتقدند که اختلال شخصیت خودشیفته ممکن است نتیجه تربیت فرد در کودکی باشد. همان‌قدر که نازپروردگی و اصرار والدین بر بااستعداد و یا خاص‌بودن فرزندشان می‌تواند به رشد خودشیفتگی بیانجامد، غفلت و یا سوءاستفاده و آسیب روحی تحمیل‌شده به کودک نیز تأثیر بسزایی در شکل‌گیری این اختلال دارد (قربانی، ۱۳۸۴، ۱۲۸).

۳. خودشیفتگی در ادبیات

پدیده خودشیفتگی در طول تاریخ ارتباط بسیار درهم‌تنیده و تنگاتنگی با ادبیات داشته است. شاید به‌ندرت بتوان ادیبی یافت که ادبیاتش از مضامین مرتبط با این پدیده تهی باشد. حضور پررنگ و پربسامد مضامینی از قبیل فخر، مفاخره، مباحثات و غیره در ادبیات ملل دلیلی برای اثبات این مدعاست. بااین‌حال، باید توجه داشت که مضامین شعری مزبور لزوماً در چارچوب اختلال شخصیتی خودشیفتگی یا نارسیسیسم قرار نمی‌گیرد. بخش قابل‌توجهی از ادبیات مفاخره تحت تأثیر فضای ادبی رایج و سنن شعری بوده است که شاعران را عامدانه و با اراده‌ای «خودآگاه» به سرودن این‌گونه اشعار سوق می‌داده است. علی‌اکبر فرزام‌پور در این‌باره می‌نویسد: «خودستایی در شعر سنتی است قدیم و شاید بتوان در کهن‌ترین آثار ادبی جهان نشانه‌هایی از آن به دست آورد و نزدیک‌ترین نمونه آن ارجوزه‌هایی است که شاعران و جنگاوران در مقام مباحثات و یا در میدانهای نبرد می‌خواندند و از آن کار علاوه بر حفظ‌نفس و تحریک غرور، تأثیر در طبع و روح و ارباب حریف و هم‌اورد را نیز می‌خواستند. بنابراین، خودستایی و عرض‌هنر، تا آن‌جا که به افراط و گزافه‌گویی نکشد، امری است طبیعی و فقیر و غنی، عارف و عامی، زاهد و دنیادار، در آن شریک‌اند.» (فرزام‌پور، ۱۳۵۴: ۳۲۴)، حتی در برخی از دوره‌های ادبی، بر اثر عواملی چند همچون: ایجاد فضای رقابتی میان شاعران، تلاش برای جلب‌نظر ممدوحان، شرایط متلاطم سیاسی و اجتماعی و غیره، مظاهر خودشیفتگی بیش‌ازپیش

نمایان می‌گردد و تبدیل به یکی از اصلی‌ترین مشخصه‌های سبک‌شناختی آن دوره می‌شود؛ چنان‌که مثلاً در قرن ششم و هفتم هجری، این مفهوم به یکی از پربسامدترین مضامین شعر فارسی مبدل می‌شود (چهرقانی، ۱۳۸۲: ۴۵). نمونه‌هایی از این مفاخره را که اکثراً با چاشنی مبالغه و اغراق همراه است، می‌توان به‌وفور در ادبیات فارسی و عربی مشاهده کرد. آن چنان‌که مثلاً حافظ قدسیان را از جمله مخاطبان شعرش می‌داند (حافظ، ۱۳۷۶: ۱۹۲) یا سعدی سخن را ملک مسلم خویش می‌خواند و یا متنبی روزگار را از جمله راویان شعر خویش برمی‌شمارد (المتنبی، ۲۰۰۵: ۲۵۸)

اما مفهوم واقعی خودشیفتگی (نارسیسیسم) در ادبیات را باید اکثراً در میل غیرارادی و «ناخودآگاه» عده‌ای از شاعران در خودستایی و بزرگ‌داشت خویشتن رصد کرد. در ادبیات این دسته از شاعران اولاً، اشعار مرتبط با خودشیفتگی بسامد بسیار بالایی دارد و ثانیاً، خودشیفتگی از یک مضمون کلی و غالباً مقلدانه به یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های سبک‌شناختی شعر تبدیل می‌شود که به‌طور ناخودآگاه در اکثر اشعار ایشان تبلور می‌یابد. در این راستا، می‌توان در ادبیات کلاسیک فارسی به خاقانی شروانی و در ادبیات کلاسیک عربی به ابوالطیب المتنبی اشاره کرد که مظاهر خودشیفتگی بسامد بالایی در دیوان‌شان دارد (ر.ک: چهرقانی، ۱۳۸۲: ۴۵ و بحری، ۱۳۹۱: ۲۷)؛ مثلاً در شعر متنبی، فرآیند خودشیفتگی اکثراً از حالت مفاخره و مباحات، به خودشیفتگی محض و حتی مکانیزمی دفاعی برای مقابله با جهان بیرونی شاعر تبدیل می‌شود؛ برای مثال، در یکی از قصاید معروف وی، مضمون مفاخره و مباحات از بُعد فردی‌اش:

لَا بِقَوْمِي شَرَفْتُ بَلْ شَرَفُوا بِي وَبِنَفْسِي فَخَرْتُ لَا بِجُدُودِي
(المتنبی، ۲۰۰۵: ۲۷۸)

«من به قوم خود افتخار نمی‌کنم، بلکه ایشان‌اند که به من افتخار می‌کنند، و من همواره به خود می‌بالم، نه به اجدادم».

تبدیل به مکانیزمی دفاعی برای سرکوب مخالفان می‌شود:

أَنَا تَرَبُّ النَّدَى وَرَبُّ الْقَوَافِي وَسِمَامُ الْعِدَى، وَغَيْظُ الْحَسُودِ
(همان: ۲۷۸)

«من همنشین بخشنده‌گی و کرم و مالک‌بی‌چون‌وچرای قافیه‌ها (شعر) هستم. من قاتل دشمنان و خشم و کینه‌حسودانم».

۴. خودشیفتگی در شعر احمد الصافی النجفی

پیش از واکاوی مظاهر خودشیفتگی در شعر صافی، باید درصدد تحلیل چرایی گرایش وی به خودشیفتگی و بسامد بالای اشعار مرتبط با آن در لابه‌لای دیوانهای شعری‌اش برآییم. با نگاهی به مطالعات روان‌شناختی مرتبط با خودشیفتگی به این نتیجه می‌رسیم که این پدیده اساساً مکانیزمی مبتنی بر جابه‌جایی است که در برابر کاستی‌ها و سرکوب‌های فرد جلوه‌گر می‌شود؛ و از این‌روست که کودکان به طور طبیعی خودشیفته‌اند (فیست، ۱۳۸۹: ۱۷۸). ضعف و درماندگی کودک در برابر اطرافیان بزرگ‌سال‌اش نیاز به نشان‌دادن «خودِ عالی» را در او إحياء می‌کند. البته این خودانگار برای رشد شخصیت سالم ضروری است، لیکن چنان‌چه بر اثر برخی از عوامل، در فرایندی طبیعی تعدیل نشود، به تدریج به اختلالی شخصیتی تبدیل خواهد شد. (البحری، ۱۹۸۷: ۴۷) پیش‌تر به این نکته اشاره کردیم که همان‌قدر که نازپروردگی و اصرار والدین بر بااستعداد و یا خاص بودن فرزندشان می‌تواند به رشد خودشیفتگی بیانجامد، غفلت و یا سوءاستفاده و آسیب روحی تحمیل‌شده به کودک نیز تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری این اختلال دارد. حال، چنان‌چه نگاهی به زندگی پرافت‌وخیز احمد صافی النجفی بیفکنیم، خواهیم دید که شرایط زندگی وی کاملاً مستعد بروز چنین اختلالی بوده است. صافی در طول زندگی، و به‌ویژه دوران نوجوانی و جوانی، از زشت‌روی خود رنج می‌برد و این مسأله تا حد زیادی سبب گوشه‌گیری‌اش شده بود، و شاید به همین دلیل در طول زندگی هیچ‌گاه فکر ازدواج به ذهن‌اش خطور نکرد. از سوی دیگر، در دوران کودکی و به‌ویژه پس از درگذشت پدرش، با رفتار ناشایست و سرکوب‌گرانه برادر بزرگ خود مواجه شد که تأثیر فراوانی در تشدید احساس گوشه‌گیری و انزواء در وی داشت. اگر به این موارد فقر و تنگدستی شدید، وضعیت جسمانی نامساعد (بیماری‌های مکرر)، فعالیت‌های سیاسی پرهزینه (که زندگی توأم با ترس و خانه‌به‌دوشی را برایش به همراه داشت)، و به‌طور کلی اوضاع متلاطم و متشنج عراق در قرن بیستم را بیفزاییم، تاحدی بر چرایی ظهور ریشه‌های خودشیفتگی در شخصیت وی پی می‌بریم. در واقع، در شعر صافی پدیده خودشیفتگی یک سازوکار دفاعی برای مواجهه فرد با جهان بیرونی‌اش است.

نگارندگان این پژوهش پس از واکاوی اشعار صافی توانستند چهار سطح مختلف از خودشیفتگی را در شعر وی رصد کنند، که به ترتیب عبارت‌اند از: مفاخره یا خودشیفتگی فردی، خودشیفتگی در برابر مردم عادی، خودشیفتگی در برابر شاعران دیگر، و

خودشیفتگی در برابر منتقدان. هدف اصلی از اعمال این دسته‌بندی، ارائه چارچوبی روان‌شناختی یعنی: تحلیل شدت و ضعف واکنش شخصیت خودشیفته صافی به سطوح مختلفی از ناهمگونی با جهان بیرون است که عبارت‌اند از: نهاد شاعر (ذات خودشیفته شاعر)، منفعلان (مخاطبان)، رقبا (شاعران) و مخالفان (ناقدان). می‌دانیم که در خودشیفتگی نسبتی که خود با دیگری می‌بیند نسبت خاص و ویژه‌ای است. خود به شکلی اغراق‌آمیز احساس شایستگی و قدرت دارد. اما این دیگری، شخصیتی خنثی و منفعل نیست، بلکه با گفتار و رفتار در واکنش شخصیت خودشیفته نوسان ایجاد می‌کند. اکثر منابع روان‌شناختی بر این موضوع تأکید دارند که شکل‌گیری اختلال «خودشیفتگی» تا حد بسیاری معلول برخورد محیط پیرامون شخص است که با نحوه عملکرد خویش تأثیر به‌سزایی در تشدید یا تضعیف خودشیفتگی در شخصیت دارد. در ادامه براساس این تقسیم‌بندی، به تحلیل و واکاوی مفهوم خودشیفتگی در شعر این شاعر عراقی می‌پردازیم.

۴-۱. سطح اول: مفاخره یا خودشیفتگی فردی

در سطح اول، مفهوم خودشیفتگی تا حد بسیاری بر مفهوم رایج مفاخره یا مباحات در ادبیات منطبق می‌شود. در این سطح، شاعر به‌ندرت به چالش با جهان بیرونی‌اش ورود می‌کند و از این‌رو، غالباً بر بزرگداشت جایگاه و مقام خویش تأکید می‌ورزد. البته این سطح از خودشیفتگی، خود، به سطوح خردتری تقسیم می‌شود. در پایین‌ترین سطح، وی همانند حافظ یا متنبی، تمام کائنات را مخاطب شعر خود می‌داند:

إِذَا قَلْتُ شِعْرًا أَصَغْتُ لِي الْجَانُّ وَأَصَغْتُ لِي الْأَكْوَانُ وَالْكَلُّ آذَانُ

(الصافي النجفي، ۱۹۸۵: ۱۴۲)

«آن‌گاه که شعر می‌سرایم، جنیان و جمله هستی سراپا گوش می‌شوند.»

و جایگاه خود را به‌دلیل برخورداری از والاترین سطح ادراک زیبایی‌شناختی، بر بلندای قله شعر عنوان می‌کند:

أَسِيرُ بِنِظْمِ الشَّعْرِ سَيْرِي بِزَهَّةٍ وَلَا أَنْتَهِي إِلَّا لَدَى أَجْمَلِ الْأَشْيَاءِ
وَأَمْشِي وَأَيَاتُ الْجَمَالِ قَهْفٌ بِي وَمَا مَوْقِفِي إِلَّا عَلَى قَمَّةِ الْعُلْيَا

(همان: ۱۰)

«در نظم شعر چنانم که گویی در گردشگاهی می‌خرامم و جز با زیباترین گل‌ها (اشعار) از تلاش باز نمی‌ایستم. در این گردشگاه ره می‌نوردم، درحالی‌که نشانه‌های جمال و زیبایی مرا در بر گرفته اند و جایگاه من بر فراز بلندترین قله است.»
در سطحی بالاتر، جایگاه اشعارش را تا مقام قرآن کریم بالا می‌برد. در تخیل خودشیفته صافی، همان‌طور که قرآن کریم معیاری برای بازشناختن زبان فصیح از لهجه‌های دیگر عربی است، دیوان اشعار وی نیز معیاری برای بازشناختن شعر حقیقی و راستین است:

كما اللهجات مفسداتٌ فصیحنا فَلَلسَّعِرِ اغراضٌ تزیلُ صفاته
لقد حفظَ القرآنُ فصیحی کلامنا ویحفظُ شعری الشعرَ من لهجاته
(همان: ۹۴)

«همان‌طور که لهجه‌های مختلف زبان فصیح ما را به تباهی می‌کشاند، برخی اغراض شعری هم به روح شعر لطمه می‌زند. آری! قرآن زبان عربی فصیح را حفظ می‌کند و شعر من زبان واقعی شعر را.»
او خود را یگانه منجی شعر می‌داند و بر این باور است که اشعار او سبب نجات شعر از فروافتادن در منجلاب شده است:

سفینة الأشعارِ لَمَّا هوت فی بحرِها کنتُ لهُ نوحَهَا
أفرغتُ فی الأشعارِ رُوحی کما أفرغتُ الأشعارُ بی رُوحَهَا
(همان: ۸۹)

«کشتی شعر چون در دریا سقوط کرد، من بودم آن نوحی که هدایتش کردم. جانم را در جام شعر ریختم و شعر هم جانم را در من آمیخت.»
اما این مفاخره عادی، بلافاصله به سطحی بالاتر ارتقاء می‌یابد و تقریباً بر مفهوم روان‌شناختی خودشیفتگی منطبق می‌گردد. اینجاست که شاعر، همانند نارسیس، شیفته و واله دیوان شعر خود می‌شود، به‌طوری‌که هرگاه چشم بدان می‌دوزد، از فرط شوق می‌خواهد جان در جمال‌اش فدا کند:

لاَحَ لی دیوانُ شعری قلتُ ما أحلا لقاکا
أنتَ لو مثلتَ شخصاً کنتُ ما أعدو هواکا

«دیوان شعرم در برابر چشمانم رخ نمود، گفتم وه که چه دیداری! بی‌گمان اگر در کالبد آدمی رخ می‌نمودی، از عشقت پا فراتر نمی‌نهادم.» (الصافی النجفی، ۱۹۸۵، ۴۳)

این خودشیفتگی به نقطه‌ای می‌رسد که وی دیوان اشعارش را به زیبارویی تشبیه می‌کند و دیوانه‌وار به او عشق می‌ورزد. حتی وی عدم ازدواج خود در طول زندگی‌اش را به دلیل عشق به دیوان اشعارش می‌داند که وی را از پیوند با هر زن زیبارویی بی‌نیاز کرده است:

لستُ أُحِبُّ لِصَاحِبِ الْحَسَنِ رَأْسًا لِي مَقَامٌ فِي الشَّعْرِ سَامٍ عَلِيٌّ
فَوْقَ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْحَسَنِ عِنْدِي غَيْرَ أَنَّ الْحَسْنَ الْعَظِيمَ خَفِيٌّ
(همان: ۴۰)

«در برابر هیچ زیبارویی سر تعظیم فرو نمی‌آورم، چراکه مرا در وادی شعر جایگاهی بسیار بلند مرتبه است. زیبایی اشعارم ورای زیبایی چهره اوست، لیکن زیبایی راستین از دیدگان نهان است.»

۴-۲. سطح دوم: خودشیفتگی در برابر مردم عادی

در این سطح، شاعر وارد نخستین مرحله از چالش با «دیگری» می‌شود. همان‌طور که می‌دانیم، یکی از بارزترین ویژگی‌های افراد خودشیفته ضعف توانایی ایشان در عشق‌ورزیدن به دیگران و یا همراهی و هم‌نشینی با توده‌های مردم است. این‌گونه افراد از آن‌جاکه شأن و منزلت خویش را همواره والاتر از مردم عادی می‌دانند، با نگاهی تحقیرآمیز و محتاط با ایشان برخورد می‌کنند (البجیری، ۱۹۸۷: ۳۷). از سوی دیگر، افراد مبتلا به خودشیفتگی تشنه ستایش و تمجید دیگران از خود هستند و بالطبع چنان‌چه به این ستایش دست نیابند، اطرافیان را آماج حملات بی‌محابای خود قرار می‌دهند و اغلب ایشان را فاقد ارزش‌ها و معیارهایی می‌دانند که خود مدعی برخورداری از آنهایند.

در لابه‌لای اشعار احمد صافی النجفی، به وضوح می‌توان این ناهم‌گونی و ناسازگاری با باورها و انگاره‌های مردمی و تحقیر ایشان را رصد کرد. شخصیت خودشیفته صافی تشنه جلب نظر و اهتمام اطرافیان است و چون این اهتمام و توجه را از مردم نمی‌بیند، آنان را آماج حملات خود قرار می‌دهد:

يُحُّ صَوْتِي مِنَ الْغِنَا فِي ضَجِيحٍ أَ فَتَجِدِي فِي الصَّمِّ الْحَانَ حَرَسٍ
صَارَ شِعْرِي غِنَايَ إِنْ بَحَّ صَوْتِي فَأُعْتِي فِي التَّنْفَسِ لَكِن لِنَفْسِي
(همان: ۱۸)

«از فرط سرودن در این ازدحام صدایم گرفته است، آیا آواهای گنگ در گوش کران فایده‌ای دارد؟ آنگاه که صدایم گرفت، شعرم نوایم شد و من در خویش و تنها برای خویش نغمه‌سرایی می‌کنم.»

در خودشیفتگی صافی در برابر مردم عادی، به‌وضوح می‌توان گفت‌وگوی میان ابعاد شخصیت وی یعنی «نهاد» و «فراخود» را ملاحظه کرد. او در ناخودآگاهش نمی‌تواند ندای «فراخود»ش را در نکوهش تحقیر مردم عامی نادیده بگیرد. اینجاست که «نهاد» وی تلاش می‌کند تا با خلق دلایل به‌ظاهر منطقی، این ندا را سرکوب کند. به‌باورش، او فردی منزوی و گوشه‌گیر نیست، بلکه این مردم زمانه‌اش هستند که همگی انسانهایی پست و نالایق‌اند و ارزش هم‌نشینی و هم‌صحبتی ندارند:

يا حَبَّذَا عَيْشِي بَغَابِ مَوْسَدٍ لَا فِي وَجَارِ أَسَافِلِ الْحَيَاتِ
عَشَقْتُ مِصَارَعَةَ الْأَسْوَدِ سَوَاعِدِي وَأَبْتُ مِصَارَعَةَ مَعَ الْحَشْرَاتِ
(همان: ۲۳)

«چه نیکوست زیستن در بیشه‌ای پر شیر، و نه در لانه‌ی این افعی‌های پست! بازوانم شیفته‌ی نبرد با شیران‌اند و مبارزه با حشرات را بر نمی‌تابند.»

و باز در توجیه عقلانی عدم هم‌نشینی و هم‌صحبتی‌اش با مردم عادی، خود را بسان پیشوا و پیامبری می‌داند که در راه اصلاح امت‌اش از هیچ تلاشی روی‌گردان نبوده، اما این مردمان با پستی و فرومایگی درآمیخته‌اند و اصلاح ایشان غیرممکن شده است:

وَ خَيْبِي أَدْعُو كَمُو لِلْعُلَا وَمَا بَكُمُ غَيْرَ وَضِيعِ دِي
(همان: ۳۲)

«وای بر من که شما را به بلندمرتبگی فرا می‌خوانم، اما شما جز پستی و فرومایگی پیشه‌ای دیگر ندارید.»

و این تحقیر و نکوهش تا بدان‌جا پیش می‌رود که وی مردم عادی را حتی لایق نگرستن نمی‌داند و گمان می‌کند که هم‌صحبتی با ایشان وی را از راه تعالی و کمال باز می‌دارد:

أَسِيرُ مَا بَيْنَ قَوْمٍ مُطْرِقًا كَبْرًا إِذْ لَا أَرَى مَا يُسَاوِي مَنِّي التَّظْرَا
كَمْ ذَا أَعْضُ عَيْوِي خَوْفَ رُؤْيَتِهِمْ حَتَّى خَشِيتُ الْعَمَى مِنْ غَضِّي الْبَصْرَا
أَعْضُ طَرْفِي حَتَّى لَا أَشَاهِدَهُمْ لَكِنْ أَرَى قَدَمِي صَحْوًا بِهِمُ عَثْرَا
(همان: ۸)

«درحالی که سر به زیر افکنده‌ام، از میان مردم می‌گذرم زیرا در ایشان چیزی نمی‌بینم که ارزش نگرستن داشته باشد. چه بسیار که از بیم دیدن آنان دیده بر هم می‌نهم، تا بدان جا که می‌ترسم از فرط چشم فروبستن کور شوم. چشم می‌بندم تا ایشان را نبینم اما پایم به اشتباه در میان‌شان می‌لغزد.»

وی مردم روزگار خویش را آن قدر دون‌مایه و پست می‌داند که از این که آنان را دشمن بشمارد هم شرم دارد و با هجوی سخت و گزنده آنان را ننگ آدم (ع) می‌خواند:

يا صغارا تضحّموا أسماءاً آدمٌ قد هجا بكم حواءَ
زادَ في نكبتي وخطبي فيكم خجلي أن اعدكم أعداءَ
(همان: ۲۹)

«ای فرومایگانی که نام‌هایی پر طمطراق دارید! آدم به خاطر شما حوا را نکوهش کرد. شرم از این که شما را دشمن خویش بدانم بر شوربختی و مصیبتم افزود.»
گفتنی است که صافی، هر چند مردم عادی را آماج حملات خود قرار می‌دهد، در ناخودآگاه‌اش نمی‌تواند کم‌توجهی ایشان به اشعار و افکار خود را نادیده بگیرد. البته توجه بی‌حدوحصر صافی به نگاه مردم و هجو تند و گزنده آنها (چنان‌که در مثال‌های مزبور دیده شد) خود حاکی از این است که قادر به بی‌توجهی و بی‌اعتنایی مردم نسبت به خود نیست. اما به هر حال، صافی در مقابل این حقیقت تلخ دو واکنش متفاوت را از خود نشان می‌دهد: یا خود را اقناع می‌کند که پس از مرگ‌اش، شهرت‌اش جهان‌گیر می‌شود و مردم شأن و منزلت واقعی‌اش را درک می‌کنند:

تجاهلني في حياتي فريقٌ سيعرفُ قدرِي بعدَ المماتِ
ضياءُني عني يعميهمو فما يُصروني حينَ الحياةِ
(همان: ۷۱)

«عده‌ای در زمان زندگی‌ام نادیده‌ام گرفتند، اما پس از مرگ‌ام شأن مرا خواهند شناخت. پرتو وجودم ایشان را کور ساخته و به همین خاطر تا زنده‌ام، مرا نمی‌بینند.»
و یا به تواضع و فروتنی روی می‌آورد و حیاء و عفت‌اش را سبب انزواء و گوشه‌گیری‌اش می‌داند. اما نکته قابل‌تأمل اینجاست که وی حتی در این گفتار متواضعانه هم دچار خودشیفتگی می‌شود و این‌گونه به خود القاء می‌کند که اگر مردم جایگاه راستین‌اش را می‌شناختند، در برابرش سجده می‌کردند:

أحجبُ نفسي من حياءٍ وعفة وأبصرُ قوماً خُشعاً هيبةً ليا

وَكَانُوا لِنُورِ الْحَقِّ يَهُوُونَ سُجَّدًا لَوْ أَنِّي لَهُمْ أَبَدِيَّةٌ نَفْسِي كَمَا هِيَ
(الصافي النجفي، ۱۹۸۵: ۱۴)

«به خاطر شرم و عفت، خویش را در پرده نهان می‌دارم و مردمی را می‌بینم که از فرط هیبت‌ام کرنش می‌کنند. اگر خویش را آن‌گونه که هستم می‌نمایاندم، آنان به پاس نور حق بر زمین افتاده و سجده می‌کردند.»

۴-۳. سطح سوم: خودشیفتگی در برابر شاعران دیگر

در سطح سوم یا مرحله دوم از چالش با «دیگری»، فرد وارد مرحله‌ای پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. در این مرحله، شاعر نه با «دیگرانی» منفعل و خنثی، که با رقبایی کنش‌گر و فعال مواجه است که با تولید شعری و جایگاه ادبی‌شان موقعیت شاعر را متزلزل می‌کنند. بدیهی است که در این مرحله، مکانیزم‌های دفاعی فرد خودشیفته، خواه در بزرگداشت و تکریم دستاورد «خود» و خواه در تحقیر و نکوهش دستاورد «دیگری» تشدید می‌یابد. در شعر احمد صافی النجفی، به‌وضوح می‌توان این تغییر مکانیزم دفاعی را مشاهده کرد. وی در حکمی کلی، خود را یک‌تاز میدان شعر می‌خواند و اشعار دیگر شاعران را جملگی فاقد وزن و معنا می‌داند:

نُشِرُوا قِصَائِهِمْ بِجَانِبِنَا لَا وَزْنَ وَلَا مَعْنَى وَلَا مَبْنَى
بَيْتٌ لَنَا يَسْوَى قِصَائِهِمْ بِجَمَالِهِ وَتَكْتَلِ الْمَعْنَى
(الصافي النجفي، د.ت: ۲۳)

«شاعران اشعار خویش را در برابر ما عرضه کردند، اشعاری که هیچ وزن و اساس و پایه‌ای نداشت. یک بیت شعر ما، با زیبایی لفظی و مضمون پرمغزی که در خود نهان دارد، با تمام اشعار ایشان برابری می‌کند.»

و به آنها نهیب می‌زند که اصلاً چرا با وجود من، زحمت نظم شعر به خود می‌دهید:

أَعْبَادَ الْقَوَائِفِ فَاشْلِينَا لَقَدْ أَفْلَسْتُمُ الدُّنْيَا وَدِينَا
سَأَكْفِيكُمْ لِمَاذَا تَنْظُمُونَا سَأُعْغِيكُمْ لِمَاذَا تَتَعَبُونَا؟
(همان: ۲۷)

«ای بندگانِ ناکامِ شعر! شما دین و دنیا را از کف داده‌اید. قدر و منزلت شعری من به اندازه همه شماست، پس چرا سرودن شعر را رها نمی‌کنید؟ من شما را از هر شعری بی‌نیاز می‌سازم، پس از چه رو خویش را ملول می‌سازید؟»

صافی در عرصه شعر و ادب حضور هیچ رقیبی را بر نمی‌تابد و حتی از این که به خودشیفتگی خویش در برابر شاعران دیگر صبغه‌ای قدسی ببخشد، ابایی ندارد. او گاهی یکه‌تازی‌اش در عرصه شعر و ادب را به جایگاه حق تعالی تشبیه می‌کند که در فرمانروایی‌اش شریکی ندارد:

لِي فِي الشَّعْرِ عَالَمٌ مُسْتَقِلٌّ أَنَا فِيهِ فِرْدٌ بَدُونِ خِلَافٍ
لَمْ أَشَارِكْ غَيْرِي لِأَتِي كَرُيٌّ وَاحِدًا لَا شَرِيكَ لِي فِي الْقَوَافِي
(همان: ۱۳۰)

«در شعر دنیایی مستقل دارم و در آن یکه‌تازی بلامنازع‌ام. من همچون پروردگار بی‌همتایم و در قلمرو قوافی شریکی ندارم.»
و گاهی نیز خویش را به پیامبر تشبیه می‌کند که چون وحی شعر بر او الهام می‌شود نباید شاعران بی‌مقدار و ارزان‌قلم با اشعار بی‌ارج خویش مانع فیض الهام‌بخش الهی بر جان‌اش شوند:

إِذَا جَاءَ وَحْيُ الشَّعْرِ فَاصْمَتُوا مَعِيَ وَلَا تَقْطَعُوا وَحْيِي بِنَظْمٍ مُقْطَعٍ
سَكُوتٌ حَتَّى وَافِيَنِ الْوَحْيِ مُصْغِيًّا وَنَطْقِي أَوْلَى مِنْكُمْ وَأَسْكُنُوا مَعِيَ
(همان: ۱۴۳)

«هرگاه شعر بر من الهام می‌شود، جملگی چون من خاموش باشید و با اشعار بریده خویش راه الهام را بر من مبنیدید. تا زمانی که الهامات شعری تمام و کمال به من نرسیده خاموش باشید، زیرا من از شما در سخن گفتن سزاوارترم.»
از سوی دیگر، صافی در فرآیند تشدید خودشیفتگی خود دایره یکه‌تازی‌اش را از دوران معاصر به سرتاسر تاریخ ادبیات عربی تعمیم می‌دهد و از این که شاعران گذشته از خرمن هنر و ذوق ادبی‌اش محروم گشته‌اند، ابراز تأسف و حسرت می‌کند:

مَتَّعْتُ عَصْرِي وَالْقَادِمِينَ غَدًا مِنْ أَدبٍ مَشْرُقٍ سَنَا عَجَبٍ
لَيْتَ يَعُودُ الْعَهْدُ الْقَدِيمُ لَكِّي لَا يَحْرُمُ السَّابِقُونَ مِنْ أَدْبِي
(همان: ۶۷)

«مردم هم عصرم و نسل‌های آینده را از ادبیات پرفروغ و شگفت‌م بهره‌مند ساختم. ای کاش روزگار گذشته باز می‌گشت تا پیشینیان نیز از این گنجینه بی‌نصیب نمی‌ماندند.»
در این میان، تنها متن‌بی است که نجفی خود را وامدار شعر او می‌داند؛ اما وی حتی در ابراز این ارادت نیز قادر به پنهان‌کردن شخصیت خودشیفته‌اش نیست. وی در قصیده

مشهور «عوده المتنبی» این ایده را مطرح می‌سازد که شاعران دیگر پس از متنبی قوام شعر عربی را دچار ضعف و انحطاط کرده‌اند و حالا وظیفه اوست که شعر را از کژی‌ها و ناراستی‌ها پاک سازد:

تَحِيلُوا الشَّعْرَ قَدْ هُدَّتْ دَعَامَتُهُ	فَأَمَعْنَا فِي عَمُودِ الشَّعْرِ إِفْسَادًا
قَدْ يَنْجَحُونَ لَوْ آتَى مَا آتَيْتُ لَهُمْ	قِصَائِدِي وَقَفْتُ فِي الشَّعْرِ أَوْتَادًا
حَتَّى آتَيْتَهُمُ أَشْعَارِي التَّنْذِيرَ لَهُمْ	فَلِيخْتَبُوا، مَتَنِي الشَّعْرِ قَدْ عَادَا

(الصافی النجفی، ۱۹۷۷: ۴۷)

«شاعران گمان کردند پایه‌های شعر ویران شده است، از این‌رو به فساد در شالوده و بنیان آن روی آوردند. اگر من با اشعاری که چون ستون‌های خیمه ادب است سر نمی‌رسیدم، شاید ایشان کامروا می‌شدند. اما با اشعارم بر آنها نهیب زدم: پنهان شوید که متنبی شعر دوباره بازگشته است.»

نکته دیگری که در این مبحث باید به آن اشاره کرد رویکرد خودشیفته‌محور صافی در پاسخ به ندای «فراخود»-ش است که نمونه‌هایی از آن را در بحث پیشین مشاهده کردیم. وی در اشعارش همواره سعی می‌کند با تمسک به یک توجیه عقلانی، ندای سرزنش‌گر «فراخود»-اش را سرکوب کند. مثلاً گاهی این ایده را مطرح می‌سازد که رجحان و برتری‌اش بر دیگر شاعران از روی حسادت و بدخواهی نیست، بلکه او اساساً جایگاه بلامنازعی در عالم شعر دارد که هیچ شاعر دیگری را توان رسیدن به آن نیست:

وَلَسْتُ بِحَاسِدٍ شِعْرَاءَ عَصْرِي	لَشِعْرِهِمْ وَإِنْ عَمَّ التَّوَّاحِي
وَلِي شِعْرٌ إِذَا غَيَّبَتْ فِيهِ	أَطِيرُ إِلَى السَّمَاءِ بِلَا جَنَاحِ

(همان: ۱۳۴)

«هرگز بر شاعران روزگارم رشک نمی‌برم، حتی اگر آوازه ایشان عالمگیر شود. چراکه مرا شعری است که چون می‌سرایم، بدون هیچ بالی به سوی آسمان پر می‌گشایم.» و باز خود را این‌گونه اقناع می‌کند که هر شاعر دیگری که قادر به سرودن اشعار نغزی چون او بود، لاجرم تکبر و گردن‌فرازی پیشه می‌کرد:

قَالَ الْمَنَافِسُ أَنْتَ رَبُّ تَكْبَرٍ	أَوْ مَا تُحَازِرُ مِنْ هَمِّكَ مَزْدَرٍ؟
فَأَجِبْتُ شِعْرِي لِلتَّكْبَرِ بَاعِثٌ	قَلَّ مِثْلَ شِعْرِي ثُمَّ لَا تَتَكَبَّرِ

(همان: ۱۴۴)

«رقیب گفت: تو مغروری، آیا از ریشخند کسی که در پی تحقیر توست نمی‌هراسی؟ گفتم شرم موجب فخر و مباهات من است، اگر می‌توانی چون من بسرای و آن گاه مغرور نباش.»

۴-۴. سطح چهارم: خودشیفتگی در برابر ناقدان

در سطح چهارم یا مرحله سوم از چالش با «دیگری» شاعر با منتقدان و مخالفانی (و نه رقیب) مواجه است که تعمداً بر وی می‌تازند و در دستاورد شعری و جایگاه ادبی‌اش تشکیک می‌کنند. بدیهی است که واکنش شخص خودشیفته نیز در برابر این چالش عمیق، بسیار تندتر از دیگر سطوح مزبور خواهد بود. این واکنش تند و قاطع در وهله نخست ناشی از شخصیت خودشیفته است. «آسیب‌پذیری عزت‌نفس افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته باعث می‌شود که آنها نسبت به آسیب ناشی از انتقاد یا شکست خیلی حساس باشند. اگرچه آنها ممکن است ظاهراً این حساسیت را نشان ندهند، ولی انتقاد باعث می‌شود که آنها احساس پستی، سرافکنندگی، پوچی و تهی‌بودن نمایند. آنها ممکن است به این بی‌اعتنایی با تکبر، خشم و نافرمانی واکنش نشان دهند» (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۲۰۰۰، ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷). به عبارت دیگر، عزت‌نفس شکننده افراد مبتلا به خودشیفتگی و نیاز مداوم آنها به توجه و تحسین دایمی سبب می‌شود تا ایشان در برابر هرگونه انتقادی که جایگاه برساخته‌شان را به چالش بگیرد، واکنش نشان دهند. البته چنان‌که می‌دانیم اساساً در طول تاریخ، به‌ندرت شاهد ادیب یا هنرمندی هستیم که رابطه مسالمت‌آمیزی با منتقدان خود داشته باشد. اما در مورد احمد صافی النجفی، خواننده با یک اعتراض منفعلانه، که مثلاً در یک گزاره کلی تمامی فرایند نقد را به چالش بگیرد و وقتی به نظر منتقدان ننهد، روبه‌رو نیست، بلکه وی برای آرای ناقدان‌اش اهمیت فوق‌العاده‌ای قایل است و تمامی آنها را با اتکاء به تفکر خودشیفته‌اش درهم می‌کوبد.

احمد صافی النجفی در وهله نخست، شعر خویش را بی‌نیاز از نقد ناقدان می‌داند. از نظر او زیبایی باغی است که هر بی‌سروپایی به خود اجازه می‌دهد در آن وارد شود، اما شاعران راستین و بزرگی همچون او از ورود به آن محروم‌اند:

يا لَحْظُ الْجَمَالِ يَمْرُحُ فِيهِ كُلُّ وَحْشٍ عَيُونُهُ مَغْمَضَاتُ
ونری رَوْضَهُ عَلَيْنَا حَرَاماً مُنَعَتْ مِنْهُ أَنْفُسُ شَاعِرَاتُ

وَلِمَثَلِي صَيْغَ الْجَمَالِ وَمَا لِي مِنْهُ إِلَّا الْحَنِينُ وَالزَّفْرَاتُ

(الصافی النجفی، ۱۹۸۵: ۲۳)

«بدا به حال زیبایی که هر وحشی کورچشمی در آن شادمانی می‌کند. درحالی که ما گلزار آن را بر خویش حرام می‌دانیم و شاعران را از تفرج در آن باز داشته‌اند. جمال و زیبایی تنها برای من ساخته شده است، اما تنها بهره‌من از آن آه و افسوس است.»
در سطحی بالاتر، صافی درصدد هجو منتقدان‌اش برمی‌آید. او منتقدان‌اش را چونان زن زشت‌رویی قلمداد می‌کند که وقتی در همتای زیبارویی‌اش عیبی نمی‌یابد، از سر حسد و کینه‌توزی، زبان به خرده‌گیری او می‌گشاید:

سِقْصِرُ شَاعِرٍ عَنْ شَأْوِ شِعْرِي وَيُوعِنُ فِيهِ بِالتَّقْدِيرِ الْمَرِيبِ
كَشْنَعَاءِ تُحَاوَلُ خَلْقَ عَيْبِ لِحَسَنَاءِ لِإِطْفَاءِ اللَّهْيَبِ
(همان: ۲۵)

«شاعری از رسیدن به قلّه شعر من باز می‌ماند و با نقدی شبهه‌ناک بر آن می‌تازد. مانند زنی زشت‌رو که می‌کوشد برای فرونشاندن آتش کینه‌ خویش به عیب‌جویی از زیبارویی زبان بگشاید.»

نکته قابل‌توجه این‌جاست که صافی اساساً منتقدان‌اش را در مقام نقد نمی‌بیند. او ناقدان شعرش را افرادی با روانی پلید و اندیشه‌ای تیره می‌داند که از راه راستین شعر و ادب فرسنگ‌ها فاصله دارند:

مَتَى يَعْطَى لَنَا التَّقْدِ الصَّرِيحَا أَنْاسٌ أَظْلَمُوا فِكْرًا وَرُوحَا
وَلَسْتُ أَرَى هُنَا نَقْدًا صَحِيحًا وَلَكِنِّي أَرَى لَوْمًا صَحِيحًا
(همان: ۱۱۸)

«مردمانی که اندیشه‌ای تاریک و روانی پلید دارند، چگونه می‌توانند نقدی بی‌پرده را بر ما عرضه کنند؟ من در اینجا، به‌جای اثری از نقد راستین، پستی و دنائت را آشکارا می‌بینم.»

اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، صافی تنها به حمله‌ای بی‌محابا به منتقدانش بسنده نمی‌کند، بلکه وی با طرح انتقادات مختلف ناقدان، تمامی آنها را با مکانیزم خودشیفتگی خود، به‌شدت رد می‌کند. مثلاً دربرابر منتقدانی که ساختار عروضی شعرش را به‌چالش می‌گیرند، این‌گونه پاسخ می‌دهد:

وَحَيَاتِي دِيوَانٌ شِعْرٍ طَلِيقِ لَمْ يُكَبَّلْ بِاللُّوزَنِ وَالْقَافِيَاتِ

لا یعی سرها سوی کل حیّ وعصی فهمها علی الأموات

(همان: ۸۵)

«زندگی من دیوان شعری است که از هر وزن و قافیه ای رها است؛ جز زندگان کسی راز شعرم را در نمی یابند و مردگان از فهم آن ناتوانند.»

وی در جایی دیگر نیز لغزش های زبانی و عروضی شعرش را در برابر جایگاه و مقام والای ادبی اش هیچ می انگارد و شأن خود را فراتر از این گونه مسائل عنوان می کند:

بلغت بالشعر ذروة الشعر فأنجلي
فرمت له نظماً فأفلت من يدي
لعيبي شعرٌ ليس يحصر في البحر
وعدت وقد بدلت نظمي بالسكر

(همان: ۲۴)

«من با اتکاء به شعر خویش قله شعر و شاعری را فتح کردم، تاجایی که در برابر دیدگانم شعری نمایان گشته که در هیچ بحر و وزنی نمی گنجد. خواستم آن را به نظم کشم، اما از خاطرم گریخت، از این رو به راه خود بازگشتم و - در سرودن شعر - جای نظم شعر را با مستی عوض کردم.»

و به همین صورت، در برابر ناقدانی که شعر او را به خردگرایی و فقدان احساس و عاطفه متهم می کنند، باز هم با نگاهی خودشیفته محور، پاسخ می دهد:

أعجز الشعراء أمر حاقني
أنا أخصي غداً فلاسفة الكو
فعرزو بقولهم فيلسوف
ن يقولون شاعرٌ معروف

(همان: ۴۸)

«شاعران را یارای رسیدن به مقام و مرتبه من نیست، به همین خاطر خویش را با گفتن این جمله که «او فیلسوف است» دلداری دادند. از فردایی می ترسم که فیلسوفان روزگار هم بگویند: «او اهل فلسفه نیست بلکه شاعری نام آشناست.»

انتقاد دیگری که صافی آن را بر نمی تابد حضور کم رنگ آرایه های ادبی و زیبایی های لفظی و معنوی در شعر اوست. وی در برابر منتقدانی که شعر وی را نثری منظوم می خوانند و بر عدم به کارگیری آرایه های ادبی در اشعارش خرده می گیرند، بر رسالت شعری خود می بالد و حتی آن را با رسالت معنوی پیامبر اسلام^(ص) مقایسه می کند:

محمدٌ جدِّي قد غزا عالم الكفر
كلينا سلاح الحق كان سلاحه
فها أنا أغزو بعده عالم الشعر
ولا غرو إن تحقق لنا راية التصر

کلینا رأی دنیاہ ملاً زخارفاً وزوراً وأردی الزورَ بالمنطقِ الحرِّ

(همان: ۹)

«نیایم، محمد، جهان کفر را فتح کرد، چنان که من دنیای شعر را فتح کردم. من و او هر دو سلاح حق و حقیقت را در اختیار داشتیم، پس جای شگفت نیست اگر پرچم پیروزی بر فراز سر هر دوی ما به اهتزاز درآمد. هر دوی ما دنیای خویش را از تزویر و باطل آکنده یافت و آن گاه با منطق راستین، آن را نابود ساخت.»

خودشیفتگی در او آن چنان است که همچون ابوتمام، وقتی از وی می پرسند چرا دیگر مانند گذشته نمی سزایی، در پاسخ می گوید: مشکل از من نیست بلکه این شماست که به تناسب تعالی شعرم در همان نقطه‌ی آغاز مانده‌اید و اثری از بالیدن ذوق در شما نیست:

يقولون لي قد طابَ شعركَ أولاً وشعركَ هذا اليومَ ليسَ له طعمُ
وقلتُ لهم كيفَ الصنيعُ بذوقكم؟ نموتُ وقراني إلى اليومِ لم ينمو
سموئتم فأعجبتم بما قلتُ أولاً ومهما سموئتم لم أزل فوقكم أسمو

(الصافي النجفي، ۱۹۸۵: ۲۱۴)

«می گویند پیش از این شعرت نیکو بود اما دیگر رنگ و لعابی ندارد. گفتم با ذوق شما چه کنم؟ من رشد کرده‌ام و حال آن که خوانندگان شعرم هیچ رشدی را تجربه نکرده‌اند. پیش از این شما افرادی باذوق بودید و از آن چه می سرودم لذت می بردید، اما هر چه هم اوج بگیری باز من بر فراز شما هستم.»

و در پاسخ به منتقدان، شعرش را وامدار الهامات خداوندی می داند و در این رهگذر، خویش را به آدم (ع) تشبیه می کند که چون اسمای الهی را از پروردگارش آموخت، فرشتگان بر او سجده کردند. در این تشبیه ملامت از خودشیفتگی و مباحات، منتقدان و مخالفان شاعر همان شیطان‌اند که از سجده بر آدم استنکاف کرد:

ولكنني جئتُ من آدمٍ كَأني لم يكن قطُّ قبلي ولد
ملائكُ شعري سجدتُ وإبليسهم حسداً قد نقد

(الصافي النجفي، د.ت: ۴۳)

«اما من از نسل آدم (ع) هستم، گویی هرگز او پیش از من فرزندی نداشته است. فرشتگان شعر بر من سجده نمودند، اما ابلیس از سر رشک، به نقد روی آورد.»

۵. نتیجه

مفهوم روان‌شناختی خودشیفتگی یا نارسیسیسم جلوه‌ای بسیار آشکار و پربسامد در اشعار احمدالصافی النجفی دارد که دلیل اصلی آن را باید در زندگی مشقت‌بار و پرتلاطم او جستجو کرد. این مقاله براساس شدت واکنش شاعر به جهان پیرامون، اختلال خودشیفتگی در شعر وی را در چهار سطح: ذات خودشیفته شاعر (نهاد)، منفعلان (مخاطبان)، رقبا (شاعران)، و مخالفان (ناقدان) مورد مطالعه قرار داده است. بر مبنای این پژوهش، به موازات تشدید مخالفت مخاطب، سطح خودشیفتگی شاعر نیز تشدید می‌شود.

در اولین سطح از خودشیفتگی، این مفهوم غالباً بر مضمون سنتی مفاخره منطبق می‌شود. در این سطح، شاعر به ندرت به چالش با جهان بیرونی‌اش ورود می‌کند و از این‌رو، غالباً بر بزرگداشت جایگاه و مقام خویش تأکید می‌ورزد. با این حال، گاهی نیز شاعر از سطح مفاخره عادی فراتر رفته و بسان نارسیس، شیفته و واله شعر خود می‌شود.

در سطح دوم یا اولین مرحله از چالش با «دیگری»، شخصیت خودشیفته شاعر از آن‌جاکه تشنه جلب نظر و اهتمام اطرافیان است اما این اهتمام و توجه را از مردم نمی‌بیند، ایشان را آماج حملات خود قرار می‌دهد. در این سطح، شاعر به انحاء مختلف باورها و انگاره‌های مردمی را به سخره می‌گیرد و در این راه برای سرکوب ندای «فراخود»-ش، به توجیهات عقلانی نیز روی می‌آورد.

در سطح سوم یا دومین مرحله از چالش با «دیگری»، شاعر از آن‌جاکه با شاعران دیگری روبه‌روست که با تولید شعری و جایگاه ادبی خویش موقعیت شاعر را متزلزل می‌کنند، مکانیزم‌های دفاعی خود را تقویت می‌کند و بر شدت حمله خود بر آنها می‌افزاید و حتی به شخصیت خود هاله‌ای قدسی می‌بخشد. در این مرحله نیز شاهد سرکوب شدید «فراخود» شاعر با اتکاء به قوه تعقل‌اش هستیم.

در چهارمین سطح یا سومین مرحله از چالش با «دیگری»، شاعر با منتقدانی مواجه است که عمده‌اً داشته‌های ادبی او را تحقیر می‌کنند و شخصیت شکننده وی را آماج حملات قرار می‌دهند. در این سطح، صافی برای آرای ناقدان‌اش اهمیت فوق‌العاده‌ای قایل است و تمامی آنها را با اتکاء به تفکر خودشیفته‌اش درهم می‌کوبد. وی در این

سطح نیز گاهی خود را تا مرتبه قدسیان ارتقاء می‌دهد و در مقابل، منتقدان خویش را ابلیس می‌خواند.

منابع

- اسمیت، ژوئل، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه شهلا خسروشاهی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۴.
- انجمن روان‌پزشکی آمریکا، دی. اس. ام (متن تجدیدنظرشده راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی) ویرایش چهارم، ترجمه محمدرضا نیکخو و آوادیس یانس، تهران، سخن، چاپ ششم، ۱۳۹۱.
- بحری، خداداد، «ملاحم النرجسية في فخر المتنبی وحياته»، بحوث في اللغة العربية وآدابها، العدد ۶، اصفهان، ۲۷-۴۰، ربيع وصيف ۱۳۹۱.
- البحيري، أحمد عبدالرقيب، الشخصية النرجسية (دراسة في ضوء التحليل النفسي)، القاهرة، دارالمعارف، ۱۹۸۷.
- الجیوسی، سلمی الخضراء، الإتجاهات والحركات في الشعر العربي الحديث، ترجمة عبدالواحد لؤلؤه، بيروت، مركز دراسات الوحدة العربية، الطبعة الثانية، ۲۰۰۷.
- چهرقانی، رسول، «نارسیسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی»، تهران، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۶۸، ۴۵-۵۰، زمستان ۱۳۸۲.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، حافظ به سعی سایه، تهران، کارنامه، چاپ پنجم، ۱۳۷۶.
- سعدی، مصحح‌الدین، کلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، زوار، ۱۳۸۲.
- الصافی النجفی، احمد، الأشعة الملونة، بيروت، مكتبة المعارف، الطبعة الرابعة، ۱۹۸۳.
- _____، القصائد الاخيرة، بغداد، دارالأسامة، د.ت.
- _____، اللغات، بيروت، مكتبة المعارف، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۳.
- _____، المجموعه الكاملة لأشعار احمد صافی النجفی غير المنشورة، بغداد، وزارة الفنون العراقية، ۱۹۷۷.
- _____، المواجس، بيروت، المطبعة العصرية، ۱۹۸۵.
- فرزام‌پور، علی‌اکبر، «خودستایی شاعران»، تهران، یغما، دوره ۲۸، ش ۶، صص ۳۷۴-۳۷۷، تابستان ۱۳۵۴.
- فیست، جس، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران، روان، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
- قربانی، نیما، سبک‌ها و مهارت‌های ارتباطی، تهران، تبلور، ۱۳۸۴.
- المتنبی، ابوالطیب، شرح دیوان المتنبی، وضعه عبدالرحمن البرقوقي، راجعه وفهرسه يوسف الشيخمحمد البقاعي، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الخامسة، ۲۰۰۵.
- موللی، کرامت، مبانی روان‌کاوی فروید-لکان، تهران، نی، چاپ هشتم، ۱۳۹۲.
- نیرمانی، پربوش، اختلال شخصیت خودشیفتگی: پیامدها و راهبردها، تهران، آوای نور، چاپ دوم، ۱۳۹۰.